سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب جامع التمثیل

مولف متن محمدعلی حبله رودی محشی

شارح .... مترجم

تاریخ تحریر ۱۸ ذوالحجه ۱۲۴۹ نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۲۰

نام کاتب نامعلوم

موضوع ادبیات

زبان فارسی عدد اوراق ۱۵۸

طول ۲۵ عرض ۲۱/۵ شماره عمومی ۳۳۳۷۳

وقفی / خریداری آیة الله محمدرضا ... تاریخ وقف ۲۲/۴/۸۵

ملاحظات

نسخه رطوبت رسیده - آسیب دیده.

هذا کتاب جامع التمثیل

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس بیحد و ستایش بیعد بی مثلی را سزد با بای کناشی و لله المثل الاعلی و آیات کنایات بینات شارهٔ
بین براوست و باشارت بابشارت ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما
فوقها اعلام امثال بانزال و ارسال و مناظر انظار اعتبار اخبار و آثار روشنست و لقد ضربنا
للناس فی هذا القرآن من کل مثل درود نامحدود و از معبود نامحدود بروح پرفتوح مسعود و قه
انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا
سلام و صلوات آن سرور سرا سزاست که ندای جانفزای انا افصح بگوش عرب و عجم رسانیده
و خبر دلکشای انا املح بشش جهت و دو سه بر آل و اولاد او باد که هر یک کوکبی در راه نمای
امت و اصحاب او که مقتدا و رهنما باشند کما قال علیه السلام و التحیة اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم اما بعد این حقیر بی استطاعت و فقیر بی بضاعت منزوی خاک
بی وجودی محمد علی جبله رودی که دست در حبل المتین عروة الوثقی زده بسمع ارباب دانش و بینش میرساند
که بتاریخ هزار و پنجاه هجری موافق آیهٔ کریمه ان المتقین فی مقام امین بتقدیر و ارادهٔ ملک قدیر
در زمان سعادت اوان سلطنت ابدپیوند و روز فرخنده آثار شهنشاه ارجمند قطب فلک هدایت
شهریاری ضرب المثل قوانین رافت و جهانداری ناسخ فسانهٔ حاتم بجود و کرم اشتهار حکایات و روایات
خسروی علم همت افرازنده تخت بلند پایهٔ سلیمانی برازنده و دیهیم جهانبانی و جهان بخشی من عند الله سلطان
عبد الله قطب شاه خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه بهدایت خضر توفیق رفیق
علی طلاقه و دلالت کلمه رب الفتح و اقای بدار السلطنه حیدرآباد خلد بنیانها و صانها عن الفتن و الفساد که مجمع
فضلا و بندهٔ مجلس علما بهت گذار این بنده خاکسار بمقدار اتفاق افتاد و از جمله علمای صاحب کمال و سخن سنجان

عدیم المثال و مجلس شریف و محفل منیف مثوای دیوان و یگانه زمان افضل العلما و المجتهدین شیخ الاسلام و المسلمین
المجد الدین و فنون السید مجد الکاتون که صدر مثوای باستحقاق و وزیر بی نظیر صاحب تدبیر شهنشاه آفاق مشرف گردید
و همواره از خرمن افضال آن قدوه آمال و ارباب خوشه چین بوده از مشکوات آن معانی اقتباس هر گونه فیوض می نمود
تا آنکه روزی در آن مجلس بموجب الکلام یجر الکلام کلام اهل کمال بضرب المثل منجر گشت چنانچه گفته اند سخن ز سخن
خیزد و سخن از ترکی و تازی مذکور گردید یکی از افاضل در آن مجلس اظهار نمود که موجب امر و ارشاد خاقان عتبه پادشاه
علیین آشیان شاه عباس صفوی نور الله مرقده امثال ترکی را جمع نموده اند الحق حقی بزرگ با آن ثابت فرموده
ناظمان و معانی فرموده اند که فصحا و بلغای تازی نیز بانتظام لغت عرب مساعی جمیله بظهور رسانیده اند الحکم اکثر جواهر
بای خود دارد و نیز سیدار مجلس افصحای پس تا اکنون بجمع آوردن لغات فارسی پرداخته اند و این در منثور را
در یک رشته منتظم ساخته اند اگر کسی در این باب سعی بر میان بندد و امثال پریشان فرس را که مانند بنات
النعش پراکنده و پریشان است پروین مثال جمع آورد حقی بر این طایفه نیز ثابت کرده خواهد بود از استماع
این کلام جمعی بجمع آوردن امثال فرس جمعیت آوردند این ضعیف حقیر نیز در حاشیه آن مجلس جای داشت
از جای در آمد بمقتضای آنکه اگر چه با گوهر در رنگ برابر در هر چند بنشینی در کلاه ندهند سری در میان سران
در آورده یعنی که ما را نیز از این نمط کلامی هست و همه از سر یک کرباسیم بس با کلاه در بساط انجمن در سلک خریداران
یوسف خود را منسلک ساخته که گفته اند جو بنده یابنده است و آرزو از جوانان عیب نیست بس بحسن جوی این
از قیام مهم بجمع آوردن امثال پریشان فرس فرس همت در میدان سعی تکاپو در آورده باد جود آنکه از چشم
این طایفه بودم بیش دستی کرده بر دیگران سبقت گرفت اگر چه دست بالای دست بسیار است از آنجا که گفته اند
دست پیش زوال ندارد پس دست همت از آستین سعی بیرون آورده با فکر دست و گریبان شده دست بدست
شروع با آنکه زیر دستان زبر دست بوده دست بردی بر زبر دستان نموده بضرب دست کوتاه گوی سخن را
از میدان خود بدر برده از دست همگنان بر بود و طاق بلند کرد نشد که دست هر زبر دستی باو نرسد و چون
گفته اند از یک دست صدا بر نیاید خوب است و این امر بهمدستی بهم رساند این مثل را رسانا و بر خود ساخته
که گفته اند بد پیر سرو تو در خرابات با یکی از فضلا اظهار کردم که بچه خیالی دارا و در نظر دارم آن عزیز چون بشنید

چون گل بشکفت و بروی من خندید و دستی از پشت من زد بسیاری آن یار پشت قوی کردیم گفت در کار خیر

حاجت هیچ استخاره نیست خوب فکری کرده از تو یادگار خواهد ماند و از جام تکلیف او سرگرم و شیرگیر گردیدم گفتم که منال

فرس کم چون لعل یاقوت و در و مروارید که در معدن خاطرها پراکنده است و پریشان و بعضی بی‌نام و نشان همه را یکجا جمع آورده‌ام

انعام فاضل گفت مگر پسندیده کرده بی توقف شروع باید کرد چون اجازه یافتم انگشت قبول بر دیده نهادم که گفته‌اند

اگر گوئی که بتوانم قدم در نه که بتوانی و گر گوئی که نتوانم برو بنشین که نتوانی از اجابت آن پیر روشن ضمیر رغبت بر رغبتم

افزود و دود از دماغ برخاست و آتش شوق تیز گردید و شعلهٔ خواهش زبانه کشید و دیگ هوس بجوش آمد

طمع خام بحرکت آمد و شروع در گرد آوردن امثال نمودم ناگاه یکی از هم چشمان در این کار رشک و حسد برده بر من

طعنه زد که ای هیچ کاره همه کاره میدان را خالی دیده هیچ میدانی چه کار میکنی و بچه کار مشغول گشته چرا بیهوده هدف

تیر طعنهٔ مردم میشوی و خود را بزبان خاص و عام می اندازی ای مسکین کفش طلب از پای براد و کلاه خیال از سر بردار و

تخم حسد و نادانی در زمین دل مکار که چیزی در بار نداری و این هوس عبث از سر بدر کن و بحال خود نظر کن و از

زمین بآسمان متاز و از پنبهٔ دیگران ریسمان مساز و بعقل و فهم خود مناز که این شغل از تو نمی آید پا باندازه گلیم خود

دراز کن و بحد خود پرواز کن کاو تازی را و الکاه بحز خود سوار باش کم خرج بالانشین و این باد از دماغ بیرون کن که هنوز

کاوت نلیسیده سیلی روزگار نخورده و سرد و گرم جهان ندیده و تلخ و ترش زمانه نچشیده اینجا آهو هم

می اندازند شیر را و در هوا نعل می بندند مور را بعصا راه میرود و موشکافان باریک بین هستند که گره باد می بندند

خورده بینان کران این فن هستند برای تو چقانه خواهند ساخت و بهزار طرانه خواهند نواخت هر کس این لقمه را

فرو نتواند برد کار هر بافنده و حلاج نیست چنان بینم که در آخر چه گل کند و بچه بروی کار افتد مردم بگویند جوجی کار

نداشت و فرش بر خود زد بس علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی اولاً آن است

که دست از کشیدن این کمان کشی و تیری بتاریکی نیندازی نخن شنیدی نشنیدی شتر دیدی ندیدی پوست کنده

سخن با تو گفتم چون این فضولی از این فضول شنیدم بخود پیچیدم و از این اراده رسیدم و بکنه این مقدمه

رسیدم و لوله در سر و ارزه ام در جان افتاد از این فعل منفعل گشته دست در باخته سر کلاه گم کرده و سر رشته

از دست

از دست رفت و از این کار و اجر تپیده در پس زانو نشستم و سر بگریبان خود فرو برده در بحر تفکر غوطه ور گردیدم

در حق شنیدم و خواموش گشتم چون آن مرد فهمید که از مقدمه آگاه بود بجانب من آگاه شد گفتم چرا از این کار دست برداشتی دغدغه را

بکنار نه کدامست که بزرگان گفته‌اند بیکار کنی به که بیکار باشی درخت کاهلی کفر آورد و بار کنیم که فلان شخص تا نخص سنگ راه

من شد و مرا از این کار باز داشت برف بود که از سر رسنگی نه د وان از راه رشک حسد بود شنیده

پسم بشه ام هر چه از دشمن است نه بهار بسخن ما سه از راه بد بزرگی نشاید گفت و کار بد باو در گوی که رشک است قسم بر آن الماس سود از

ایبزر مالاکی رنگ ریخته در مصالح بنای کار آدمی و مطوع حسن گفتی برکت این کارها من و گفته ما سه به یک پهلو بنا به ده اند این شغل را

با نام باید رساند و اهداف متنا که از مردی تا نامردی یکقدم راه است چون از آن پیر روشن ضمیر آن کلام که از آب او روشن تر است

استماع نمودم نقشم پای همت دارم سخن بزرگان شنیدم لیک چو دولت است چون در این امر سایق بود بار دیگر از آن

برخاستم پس مجدد باین امر قیام نمودم چون جوینده یابنده است گفته بر این دو ختم تا همه را جمع آورده ام نظم

هر کاری که همت بسته گردد ⁂ اگر خاری بود گلدسته گردد ⁂ بعد از تردد بسیار آنچه مقصود بود از شعر و کنایه و اصطلاح بزبان

بزبان فرس از هر جا و از هر کس که دیدیم و شنیدیم بتقیید کتابت در آوردم باید متاع نیکو از هر دکانی باشد

آنچه استاد ازل گفت همان میگویم که گفته‌اند آسمان بلند است و عمر سفر کوتاه چون باندک زمانی طی مسافت

بعیده نمودن بعید و جواهر گرانبها را از زر بدست آوردن رباعی متتبع زهر گوشه یافتم ⁂ زهر خرمنی

خوشه یافتم چون این درویش دلریش نزد بنده در راه انداخته و مصالح بنای کار آورده التماس از خداوندان

فهم و دانش آنکه در وقت مطالعه موشکافی ننمایند کار در خرمن سوخته نزنند که همه از سر

یک گریبانیم و چیزی از خود نتراشیده‌ام و آنچه استاد ازل گفت همان گفتم مثنوی در معانی سفته‌ام

آنچه گفته شده بگوان گفته‌ام هر چه در ریگ مجموعه نهاده بر طبق اخلاص نهاده نقل مجلس دوستان نموده در خانه

هر چه باشد مهمان هر که باشد این ملالی تقدیمت نمانده تا نگاری ندانی به چشیده بدانی چه رسد که این فقیر را

به دعای خیر یاد نمایند و الّا بهر پیش عیب شتر دیدی نه اما پسند های خداوند و بزرگان طبع سلیم و ذهن

مستقیم آنکه چون در گلزار در هر طبیعی دانه است مشهور است میگویند هر جا که پری رخی است دیوی با اوست

چنانچه درین مجموعه سهوی و لغزشی بینند بموجب آیه کریمه انما المؤمنون اخوة بدیده عفو بپوشند و بحکم
فاصلحوا بین اخویکم بقلم اصلاح در رفع آن بکوشند و بمقتضای ان الله لا یضیع اجر المحسنین کار کرده و مضمون
خذ ما صفا ودع ما کدر عمل نمایند و در شنیع کردار و ... ولی ... تصنیف بسته الحاق فرمایند و خیر بنکوئی یاد کنند
با نکته بیت احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها که خیر و نکوئی راه نجات صاحب آن است نظم
تو نیکوئی کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز وفوق کل ذی علم علیم نکند جمیع و تالیف این امثال ترتیب
آن را بحروف تهجی ... ثبت قرار داده و آن را چاره کرده و این مجموعه را جامع التمثیل نام نهادم و بالله
التوفیق والسلام مقدمه بدانکه سخن ... و ... و شیوه ... بدیع ... جهان و فصحای زمان از فصاحت
زبان و بلاغت بیان ... اللّٰهُ اعلم ... امثال آن به نیکوترین نطق و بهترین عبارات که در کلام مجید نو ...
است چنانچه فرموده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین ... الفاظ مردمان دائر است ... افزوده
افواه ... لطیف مصطلح اولیای بلاغت است و مخازن است شریف ...
دل ... فصاحت است که در کلام ملک علام استخراج کرده و حکایت مناسب که با آیات قرآنی مرتبط است
برای زینت خواطر و رحمت ... نطق ... سخن بدوری ... و ...
جای ... کنند کرسی از متقدمین ... و جمیع ... امثال ... تالیف نمرده ... تصنیف
... حقیر ... و فقیر ... و حکایات و اصطلاح ... جمیع
آورده و بدلیل آیات قرآنی ... مقصود ... از آیات و احادیث از کلام المارد
مشایخ کبار ... برای ... مطالعه فرمایند ... کدام ... بکار
باری تعالی عزّ شانه از روی لطف و کرم بندگان خود را یاد کرده در کلام خود ... قوله تعالی یا ایها الناس ضرب مثل
فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله ... در این قرآن برای مردمان ... بر ...
به ... انورز ... ایات قرآنی ... اگر ...
... در ... منزل ... اول ...

مرد عاقل آن است که هر کاری که کند نظر بر عاقبت آن اندازد و پیش از رفتن ... اورا ... و در ... تا به
که در آخر ... و کار آخرت را ... سهو ... امروز بفردا ... چنانچه حق تعالی در کلام خود مثل زده و خبر
داده قوله تعالی واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما
تذروه الریاح یعنی ای محمد حق تعالی مثل زده برای جهانیان و مثل زنده که مانند ایشان در دنیا و سرعت زوال مانند گیاه رسته انداز
آبی که فرو فرستاده ایم از باران پس آمیخت آن باران از زمین گیاه تر و تازه پس خشک کرده و در هم شکسته شوند با نه
در آخر ... باد ... و بنیاد ... پس حق تعالی مثل زده و تشبیه کرده زنده گانی دنیا را بگیاهی که از
باران سبز شود و ... از ... خشک ... مثل زنده ... دنیا چنین است چون ... از
بیابان ... و ... خشک ... و ... بسیار ...
نامه پس ای غافل ... که ... نادر نفس خود ... حق تعالی در کلام خود فرموده و فی
انفسکم افلا تبصرون ... و در آن ... که هر کس ... و ...
فرستاده اند ... بکجا بایدت رفت و ... کار عظیم است تو ... مهمل و عبث
... حق تعالی خبر داده ... افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
یعنی شما پنداریده که شما را عبث آفریده ایم و یا آنکه شما بسوی ما باز گردانیده نخواهید شد ... غافل ...
و آگاه شو و ... چنین فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه پس رجوع بحال خود کن و نفس
خود را از روی ... و عقل بشناس ... حق سبحانه و تعالی از روی لطف و کرم ... و در کلام خود ...
و خبر داده و هدایت فرموده چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که شفقت ...
بیشتر است از شفقت مادر ... بر فرزندان مثل در روایت آمده که ... بر بالای درختی ... و آن ...
... مرغ را ... حضرت رسول صلی الله علیه ... و ... پس ... مرغ
خود را ... آب ... و ... حضرت ... مبارک ...
فرمود ... شفقت و مهر این مرغ را ... اصحاب عرض کردند یا رسول الله ...
کرده ... شفقت این مرغ را ... آنحضرت فرمود ... خدای ... و ... کرد

حق سبحانه و تعالی هزار مرتبه مهربان‌تر است از این مرغ با بچه‌گان و مشفق‌تر و مهربان است پس خوب گشید
کار رحیم و شفقت حق تعالی راه نمود و هدایت کرده در کلام خود شنیدن و خبر داده پس الیقی عاقل شده است و نه شه
کی که چه درپیش است قوله تعالی و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون اگر بداند که چه درپیش
است از رنج و بلیتی نه آرزو ذیغ و غمی پس شبها خواب و روزها خبر رامیند و دایم در کار سازی آخرت باشد
و این از جهل و غرور و نادانی است که رغبت بدنیا آورده و آخرت را فراموش کرده باشد الله حق تعالی در کلام خود شنیدن زده
و خبر داده تا شما را معلوم شود از غرور فتنه که علامات مرگ ظاهر گشته و درمحل نزع و جان کندن در آن ساعت نه زن و نه
فرزند و نه دنیا و یاران و دوستان هیچکدام بکار تو نیایند و سر بار تو نرسند نه توقف که از آتش های بوارنان
بیچارگان هرچند آرزو کنید و تمنا بیاورید یکدم امان و مهلت نه دهد و نه تعالی فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون پس فریب شیطان مخور و از نیز دانست شیعه گر و بدنیا مشغول مشو و کار آخرت
آماده کن **نظم** دنیا وطن ساز که غیر از و نیست ❊ تا که اجل دررسد و گوید مهلت ❊ بر راه هدی شده با آتش سخن مگوی ❊
کان خانه نیز هیچ حرمتی نیست ❊ غفلت خدا بداد و زبان دل و هوش اله ❊ ذکر خدا مکن بزبانی که دل نیست ❊
این سایه‌ها زوال ندارند یک بیک ❊ بر سایه‌ها بزرگ که دیدار زوال نیست ❊ ای بیخبر مدار ز جهان بر عذاب شد ❊ امروز
رحم ما که فردا مجال نیست ❊ قوله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین یعنی چون اهل دنیا
هرچه خواهند بدهیم و در آخرت در العصی بعد که دنیا و آخرت بهم جمع نگردد مثل الدنیا کمثل الضرتین
دنیا و آخرت چون دو هووی اند که یکی را راضی کنید دیگری خشم گیرد پس در این صورت رضای هر دو میسر نیست
گر **نظم** دنیا طلب تا همه دنیت باشد ❊ در یک طلبی زاین نه آخرت باشد ❊ از شومی مرد جز نرسد مرد
خرد تا شد در دنیا است که لذت دنیا و اهل دنیا گریزان باشد و بوی روی دنیا و روی شیعه و انقطاعی نمانید
تا از مکر و حیله شیطان نجات یابید چه آنچه حق تعالی در کلام مجید خود فرموده اعلموا انما الحیوة الدنیا
لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد یعنی حق سبحانه و تعالی
رغبت و خواهش مومنان را از دنیا بگردانیده است با آنکه تحقیر دنیا کرده است و حال این را ذلت
او را نفع او را رغبت او را زوال او را تشبیه نکرده در کلام خود شنیدن زده فرموده که بدانید دنیا تعلیمه

امروز کار حیات بخبر و دنیا و زینت خانه داد و مشغول زده کش بازی کودکان است لهو و لعب داد و کار بیکاران است زینت
و آرایش و روی کار زنان است تفاخر و نازش بوی کار جاهلان است و غرور و تکبر آن عمل شیطان است مال بسیار و مال نو اکران
دایم بدنیا مشغول بودن کار غافلان است و این جمله پیش انبیاء و اولیاء و عقلا مذموم است نقل است از حضرت امیرالمومنین علی
علیه السلام که بیمار با سر فرمود ای عمار بدنیا دل مبند و اندوه مدار که جمله لذات دنیا شش چیز بیش نیست مطعوم و ملبوس و مشموم
و مشروب و مرکوب و منکوح و بهترین مطعوم انگبین است و آن لعاب مگس است و معظم ترین مشروب آب است
که جمیع حیوانات در او شریکند و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون حیوانیست و بهترین چیزی که باد سوار شود اسب است
که در او و غالب است دوست و دشمن نداند و گاه باشد که آدمی را بکار هلاک رساند و سوار او جان چو باد و بهتر و نغزترین
چیزی که از لباس در پوشند دیبا و حریر است و آن لعاب دهان کرم است که نماز با آن حرام است و لذیذترین چیز دنیا منکوح است
که جای بکار بول است و بول گاه زنان چون لذات دنیا از اینها باشد در او چه لطفی بود آورده اند که روزی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله برای عبور میگذر بود مرده گوسفندی دیدند که افتاده بود آن حضرت روی مبارک باصحاب کرده فرمود آیا کسی باشد
که این مردار را بخری بخرد اصحاب عرض کردند یا رسول الله اگر این گوسفند زنده میبود کسی بدانخریدی اکنون این مرده را که
بخرد حضرت رسول صلعم فرمود که دنیا در پیش خداوند عالم از این گوسفند مرده بیقدر تر و حقیرتر است مثل دیگر آورده اند که نوزرجمهر را
گفتند که چرا از دنیا غمگین نشوی آنچه از دست تو برود و شاد نشوی بآنچه از مال دنیا بتو رسد گفت فوت شده و از دست رفته را
بدل نیست و غم تا توان کرد و اندوه فایده نه دهد و بر حاصل عمر خود را مال دنیا شاد نتوان داشت که با این کس نخواهد ماند
پس چرا غمگین شوم برای چیزی که غم و اندوه آن را باز نیاورد و چرا بمال دنیا شاد شوم که مرگ آن را باقی نگذارد پس آنچه از شما
فوت شود و در گذرد از مال دنیا اندوه گین مباشید و غم آن نخورید که باز نخواهد آمد و آنچه از مال دنیا بشما رسد شاد مباشید
و دل باو مبندید که بشما نخواهد ماند پس آمدنت را دو شوخ کرد و رفتنی را باز شوخ آورده و در این صورت دل بدنیا
خوب نیست که دنیا را وفا و بقا نیست سعی و کوشش را برای آخرت باید کرد که باقی و پاینده است **نظم** دل در این
دنیا مبند کین خاکدان هیچ است هیچ ❊ پای بر سر نه جهان را کین همه هیچ است هیچ ❊ ای مومن عمل صالحان پیشه کنید و کار
آخرت بسازید و بار دنیا مسازید که همه ناخواهید نظر در آن وقت کنید که ناگاه پیک اجل در رسد و کار بر شما
تنگ شود در آن وقت بغیر از حسرت سودی ندارد افسوس و دریغ نفعی نه دهد چنانچه حق تعالی در کلام خود خبر داده و فرموده اطر آورده قول

خداوند عز و جل ذکر فرموده کلا اذا بلغت التراقی و قیل من راق و ظن انه الفراق و التفت الساق بالساق الی
ربک یومئذ المساق یعنی ابطال دنیا بکرده و دانسته نماید و از این آیه کریمه که بطریق مثل آمده کریمه و به تنبیه
که در پیش و ابتدا از برون و باخرت رسیدن که حق سبحانه و تعالی خبر داده که چون جان شما در عمل برسد که ناسینه در گذرد و به حنجره گردن
برسد و کار بر شما سخت کرده آنم نه زن و نه فرزند و نه مال دنیا هیچ یک شما را فایده نبخشند و معالجه طبیب نفع نکند و از سختی
جان کندن ساق بر ساق مالیدن گیرد و دل و زبان و دست و پا و جمیع اعضا از کار و حرکت بیفتند و هر لحظه تلخ بر زیخ و تلخی عذاب
زیاد شود و شغل دنیا بکار آخرت مشغول کرده و شدت عذاب دنیا به شدت عذاب آخرت متصل شود و این عقبه اول آخرین روز
از دنیا است و اولین روز از روز آخرت باشد و هیچ منازل از منازل قبیح تر و سخت تر از شب اول از تنگی و تاریکی گور نیست
که این اول منزلیست از منازل آخرت و آخرین منزلیست از منازل دنیا چون بنده را در گور نهند چهار فرشته نزول کنند
یکی در بالای سر و یکی در پایین پا و یکی بطرف راست و یکی بطرف چپ پس آنکه فرشته بالای سر گوید ای بنده خدا اجل آمد و عمل
باطل شد و آنکه در پهلوی راست است گوید ای بنده خدا اموال دنیا رفت و وبال ماند و آنکه در جانب چپ است گوید ای بنده
خدا اشغال رفت و اعمال ماند و آنکه در پایین پا است گوید ای بنده خدا خوشا بحال تو اگر کسب حلال بوده و عبادت با ... و اخلاص
پس ای مؤمن از این کلمات الهام بنو که چه گذشت و چه در پیش داری تنبیل ... و در بحر السعادة آورده اند که چهار جا است که در او
شک و شبهه نیست و همه کس میداند اما لازمه آن معلوم نه هر کسی اول مرگ که یقین میدانیم که هست و خواهد بود و خواهد رسید
اما نمیدانیم که کی خواهد آمد و کجا میرسد و در آنم بشارت بهشت یا دوزخ خواهد بود و این را کسی نداند پس جای ترس و خوف است
دوم این فکر باید کرد دویم در گور است که در آن جای تنگ و تاریک تنها بسر باید برد و هیچ شکی نیست در آنکه حضرت رسالتپناه
فرموده اند که قبر روضه است از بهشت یا گوییست از جهنم آن نیز معلوم کسی نیست که از کدام یک خواهد بود سیم در
آمدن قیامت هیچ شکی نیست و حق سبحانه و تعالی فرموده که برخیزند خلایق در آن روز بعضی سفید روی و قومی سیاه روی
هیچ کس را معلوم نشد که از کدام طایفه خواهد بود و از کدام طبقه پس جای ترس و خوفست چهارم آنکه در گذشتن
از پل صراط هیچ شکی نیست و همه کس را باید از آن گذشت و جمعی بسلامت بگذرند و به بهشت روند و قومی در قدم
اول بدوزخ در افتند از این نیز کسی را معلوم نیست که از کدام طایفه است و کجا خواهد رفت و از کجا خلق اولین و آخرین
در کجا خواهد بود در بهشت یا در دوزخ و کسی را علم نیست که در کجا خواهد بود در بهشت یا در دوزخ چگونه بگذارند و ...

بجهت

مجید فرموده که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر پس جای آنست که آدمی دایم در این فکر و اندیشه باشد و از گناهان دوری کند
و از در توبه و انابه در آید و از کرده ناشایسته پشیمان شود حق تعالی از بندگان و احوال بندگان غافل نیست در کلام خود فرموده و خبر داده که و لا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون پس گمان مبر که حق تعالی از عمل گناهکاران و ظالمان غافل است که از نظر ... پنهان ماند باید که
بنده خدای تعالی را بر خود حاضر و ناظر داند و ظاهر رعایت ادب بجای آورد و در تر این آیه کریمه را بداند و نحن اقرب الیه
من حبل الورید یعنی که خدای تعالی از رگ گردن بتو نزدیکتر است و هر جا که باشی و هر چه کنی بر تو حاضر و ناظر است زیرا که حضرت
جلال او همه را میداند و میبیند که والله یعلم اموالکم و اعمالکم پس مرد عاقل باید که دایم در فکر آخرت باشد و نظر بحال خود کند
و نیت عمل خود را خالص کند و از شر شیطان رجیم پناه برب رحیم برد ای عزیز بدانکه هر کس در دنیا در کردار عمل و کردار خود باشد
چنانچه در کلام مجید خود فرموده و خبر داده کل امرئ بما کسب رهین هر چه بنده در دنیا کرده باشد جزا و سزای آن عمل یقین
بوی برسد و فعل انچه کرده باشد یا بد از خیر و شر همه را بوی باز نمایند پس ای مؤمن تا تو در دنیا هست نیکی کن و نیکوکاری
بجای آور تا جزای آن را بیابی قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره حق تعالی ذکر آخرت کرده و مثال آورده و همه را خبر
داده پس ای غافل یاد کن و بترس از آن روزی که زمین را بجنبانند و همه جهان زیر و زبر گردد و خراب شود و بیرون افکند
از شکم خود انچه آدمی در دنیا خیر و شر کرده باشد از نیکی و از بدی همه را ظاهر سازد و در حق هر کسی گواهی دهد پس از این
کلام پند گیرید و متذکر باشید که چه در پیش دارید خدای تعالی فرموده که دنیا دار عمل و قرار و دار آنکه هی نیست پس جای سکان خود را
بدانید **نظم** هرکس که به دور هم جهان نیک زیست ... از بهر آفتش خود بن خانه نساخت ... این کهنه رباط را عمارت
چه کنی کا فرصت بدیگری باید پرداخت ای عزیز این قول صحیح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بالای خشتی خشت نگذاشت
بر دی حصیری ... با ... دنیا را گذاشت در این معنی فکر کن که تو را در این دو روزه چه باید کرد آورده اند که ابو سعیان
گوید که حضرت ... فرمود که طعام چیست عرض کردم یا رسول الله ... و گوشت و روغن و شیر فرمود که حق تعالی زینبار الطعام
مثل زده است که در اول لذیذ و نیکو و خوشگوار و در نظر خوش آید و در آخر ناچیز و گنده و در نظر بد نما باشد که طبع از او
برگردد و نفرت کند این مثل دنیا است آورده اند که عبد الله عمر ... بر سبیل تمثیل گفت که چون آدمی ... خلاء
رود انچه خورده از او جدا شود کراهت کند از آن از بوی آن نفرت جوید و فرشته آواز دهد از روی عتاب که این همان است

که تو او را دوست میداشتی و بهوس مجوسی و از روی رغبت طلب میبودی و بر و برکت بخل و امساک میکردی بهین حال چه شده
مثل اهل دنیا و دنیا همین است ایشانند که هست که نانی از غیب خطاب میکنند که ای بیخبران از خواب غفلت بیدار شوید و در کار
آخرت بپردازید که وقت رفتن از برای راه آخرت توشه ضرور است و ذخیره جهت آخرت کجا اید که سفر دور و دراز در پیش دارید
بدانکه دیروز که گذشت باز نتوان آورد و فردا را هم جزم نتوان کرد که آیا برسی یا نرسی کس نداند که چه خواهد بود امروز که وقت داری بکار بپرداز که چون
تو لا و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا پس ای عزیز این دم که هستی دم را غنیمت دان الکار کن که دم آخرین است نظم
دم را بباز داد و غنیمت شمار عمر آنها که رفته اند خراب همین دمند چون این کلمات شنیدی و از عاقبت کار خود آگاه شدی
بعد از این عمر عزیز را در معصیت و طلب دنیا صرف و ضایع مکن و همه دم را دم آخرین شمار که نه هست سود نه بخشد چون دانستی که دیروز
را باز نتوان آورد و فردا رسی نه به امروز که میتوانی ذخیره فردای قیامت مهیا کن تا توشه تو باشد نظم این طلب از بهر گذشته
کرده فردا بود از رشته بازی اگر چه دنیا سر بسر عیب است اما این خاصیت دارد که مزرعه آخرت گفته اند هر چه امروز بکاری
فردا بدروی که گفته اند الدنیا مزرعة الاخرة بکوش امروز تا تخمی بکاری که فردا بر چیزی قادر نباشی اگر این کشت
زار را نورزی در آخرت مینیم از تن تیری پس ای عزیز خود را در دنیا محبوس دانستن و در ضبط مال دنیا بودن و عمر عزیز را اند
گذرانیدن ما بدانی مرد دانای عارف عاقل دانا آن باشد که بنای هست خود را بکار آخرت صرف باید کرد از نیت خالص
و عمل صالح است که بسر وقت خود افتد و فکر مبدا و معاد خود کند که از کجا آمده و از برای چه آمده و کجا باید رفت و چه متاع
باید برد بر وفق مقتضای عقل کار کند و علم و عمل مشغول شود و بفکر آخرت باشد هر چه بهتر و بهتر دوست دارد پیش از خود
بمقام و مکان حقیقی خود فرستد باید اگر از ضرر او نه اجر و مزد باید باید چنانکه در کلام خود فرموده و خبر داده و ما تقدموا لا نفسکم
من خیر تجدوه عند الله و عده حق تعالی این است بلکه اجر آن زیاده تر باید اجر دارد و بهتر دانه آن را نوشته که در کلام
خود خبر داده لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس این عبتها حاصل نیکو پس بینا مرد باید در هر روز در
زراعت کاینات نظر کند و فکر بلیغ در آن نماید تا نورهای معرفت بر دل او گشاده شود و بعد از این تمثیل بیکر در این مقام تمثیلی
چند بر مناسب در اخبار آورده اند که سوداگری در کشتی نشسته بود و سیر دریا میکرد ناگاه تند بادی و زید و کشتی را در هم
در دو کرد و شکست پاره از کشتی بجز بود و سوداگر برون آمد و از جزیره گذشت و بکنار شهری رسید

دید که جمعی کثیر از شهر بیرون آمده روی بوی آوردند چون نزدیک رسیدند سواری از امراء و وزراء او را پیاده شده خلعت پادشاهی
در او پوشانیدند و او را بر اسبی نشاندند با اعزاز تمام روی بشهر آوردند و بر تخت سلطنت نشاندند همه ارکان دولت و زبده کمر
بخدمت او بستند و کمر خدمت و دعای تسلیم او کردند آن مرد در تعجب بود که این چه سر و حکمت است من کجا و این امور سلطنت و فرمان
فرما کجا و امور مملکت چند روزی دخل و تصرف کرد و بیشتر بفکر کار خود افتاده و از این فرو رفت که خداوند همه ما از چنین مهلکه
و غرقاب نجات داد و چنین سلطنت و دولت برحمت روزی کرد و شکر این نعمت چگونه بجا آورد و بر این
بهر حال از عاقبت کار خود غافل نباید بود تا عاقبت کجا انجامد پس گرشی با جمیش نشسته در میان امرا و وزراء مردی را که فهمیده
را نظر آورده از دیگران اختیار کرده انیس و محرم خود گردانید با هر سری که داشت با او در میان آورد روزی با او گفت که ای برادر احوال
این سلطنت و این گونه امور غریبه که از برای من بی زحمت فراهم آمده این باز گوی که این چه سر است آن مرد گفت ای پادشاه امان
ده تا سر این قصه از من بپرس که اگر این سر بر تو ظاهر کردم بر جان و خون خود ترسم پادشاه گفت ای مرد من ترا محرم خود کردم
و از دیگران ترا اختیار کردم و ترا برگزیدم ترا دوست خود گفتم البته این سر را با من بگو تا بهر علاج واقعه پیش از
وقوع باید کرد چون آن مرد دانست که پادشاه مرد دانا و عاقل است و آخرت و عاقبت خود را در نظر دارد حقیقت حال با او
باز گفت گفت ای پادشاه زمان چون با این دولت بفکر آخرت و عاقبت کار خود هستی الحال بعرض میرسانم و این
سر مخفی را بعرض میرسانم بدانکه این مردم را عادت این است که در هر چند سال روزی دارند که در آن روز جمله مردم اتفاق کرده
پادشاه را از تخت فرود آورده در آن طرف شهر دریایی است او را برده در آن دریا اندازند و دیگر هر غریبی که از راه برسد
و از این سر غافل و آگاه نباشد چنانچه ترا آورده و بر تخت نشانده پادشاه گفت ای برادر پس امروز که فرصت داریم و قدرت
فکر امروز باید کرد اکنون بگو که چه حیله و تدبیر کنم گفت ای ملک در آن طرف دریا جزیره هست سبز و خرم محل آن است که استادان
و بنایان صاحب وقوف بفرستیم تا شهری در آن جزیره بنا کنند و خانه های خوب بسازند و قصرهای رفیع بر افرازند و هر چه
از جنس و متاع خوبتر و بهتر و خوبتر و نفیس تر باشد پیش از خود در آن جزیره و آن شهر فرستادن و غلامان و کنیزان آنچه لازم است پیش از خود
در آن شهر روانه باید کرد و زورقها باید ساخت و غلامان فرستاد و در آن زورقها باشند تا آن روز وقتی که اهل شهر این اراده
کنند من تو را آگاه کنم و خبر دهم و خود پیش بروم و آن روز که رعایت من غلامان و زورقها در دریا حاضر کردیم از

طرف وقتی که نور را ابر با انداز ندشان از طرف دیگر نور را بگیرند و در زور و رونق نشأ دنیا بجای نور رسانند تا او را خیره و در شهر با خوارها جمع

فارغ البال روزگار بسر بریم پس بنده بر آن امر مشغول شده و بااندک زمان شهر تمام شد از خواب و متاع آنچه لازم بود در شهر فرستادند و او را

در که با هم قرار دادند که روز یکه قصد پادشاه کشته و زیر پادشاه را خبر کند پس دل شب عجوز وزیر پادشاه را خبر کرد و خود پیشتر رفت و در روز

موعود رقبا و عمال آن را در دریا منتظر را بند و این شهر نظر نقار ما که بر کشته جمعیت گروه پادشاه را از تخت برآمد او را در دریا

انداختند پس عمال سیر از طرف شناوری در آمد و عرطه در شد پادشاه را بکنار آورده و در رونق نشأ دنیا آن شهر که بنا کرده بود و بردند

از تخت دریا برا و روند در شال و مقصد خود رفته ای الحج و فارغ آمد و قرار گرفت همه چیز مهیا بود پس ای عزیز اگر این تمثیل را فهم کردی چون مردان نمی

و مقصود چیستی ای عزیز از این روشن تر بگویم بدانکه چون آدمی از عدم بوجود آید سلطان روح بر تخت وجود او قرار گرفت اگر غافلانه زیست ناگاه

دست اجل گریبان را گرفته از تخت وجودش فرو کشد و در کشتی مقصر دریای برزخ انداز ند او را گور معذب و در قیامت شرمسار باشد

ای سکین خود ملاحظه کن و ببین که دنیای فانی بر کسی قرار نیست ملاحظه کن که جوانان با فهم و ادراک که با تو انیس و مصاحب بودند در زیر خاک

هلاک و نابود شدند و هر شربت اجل را چشیدند و در رفتند تو را نیز این راه در پیش و این کشتی در کار است پس ای عزیز عمر را امیرا

در غفلت گذرانیدن و خود را خار و ذلیل در شش فاها نداری پس این تمثیل در گوش دار و هر چه در دنیا و سزاوار است از خود بعرات

از این سرای فانی برای باقی که ذخیره تو خواهد بود و مشغول خدا و رسول و اشتغال در تمام اوقات خود را در کار آخرت صرف کن و دل بر دولت

جاه و رنج آخرت بنه و وطن آن باش که در کلام مجید فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و این جز بترک تعلقات

دنیای غدار نا پایدار میسر نخواهد شد و در حدیث آمده که الدنیا رأس کل خطیئة پس سر همه گناهان حب دنیا و صحبت با اهل دنیا

داشتن است پس از این آیه کریمه را نادیده تو که حق سبحانه تعالی در کلام مجید جل ذکره فرموده مثل الفریقین کالاعمى والاصم والبصير

والسميع هل يستويان مثلا افلا تذكرون یعنی دو گروه که مؤمن و منافقند مانند کور و کر اند مثل چهار و شنوا آیا برابرند به این

دو صفت آیا پند نمی گیرید براین مثلها که ما برای ایشان آوردیم و تأمل نمی کنند پس تشبیه و تمثیل آیاتی می بینند و نمی شنوند

این آیات را ضرب و امثال پس کور دلا که چه مردمان کویند و مثل زنند کور دل هرگز نبیند راه راست و در قرآن مجید فرموده

فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور ای غافل کور دل چشم دل کشا و این آیات و بیان بیان

و این مثالهاست از روی لطف و کرم آورده و در شأن مؤمن و منافق فرموده و مثل زده و تشبیه کرده و دل مؤمن را بر بینا

8

و بیا کرده و دل منافقان را بر بیابان شوره زار ببارد و غلط از سحاب کلام الهی باران لا یزال بر دل مؤمن ببارد و گوش دل بر این نهر و آیات و نشانه

انوار طاعت و عبادات از اعضا و جوارح او ظاهر گرد و در گوش بر این امثال گرفته و دل لطف آخرت نماید چون منافق استماع این

این کلمات و امثال کنند زمین دل او ناپاک بی تخم پند و نصایح قبول نکند و هیچ صفت ظهور ننماید چنانچه در مثلها گویند که شوره

زمین سنبل بر نیاید چنانچه در کلام مجید فرموده تعالی والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذى خبث لا يخرج

الا نكدا هر اثر تا فرموده و سعی باید کرد بیان دیگر از این آیات را در ضرب امثال و فنون احوال و اهوال قیامت و بیان بکنیم ای کسی که

گوش و فهم و ادراک بجای آورند و در این سخن تفکر نموده بهره مند گردند و عبرت بردارند و آگاه شوند و راه آخرت بیابند قوله تعالی

مثل الجنة التي وعد المتقون تمثیل و بر کشف الغطاء آورده اند که پدری پسر خود را گفت ای فرزند امروز هر چه با مردم بگوئی و

بشنوی وقت شام از جهت من باز گوی حرکات و سکنات خود را بمن ظاهر کردن پس وقت شام بخدمت پدر حاضر گردید کردار

و گفتار خود را تمام بپیش پدر باز گفت روز دیگر همین احوال اعمال و کردار خود را با پدر باز گفت تا چند روز به همین منوال بگذشت ناگهانی

پسر گفت ای پدر مرا طاقت این رفتار که سیر تا نیست هر چه خواهی از رنج و محنت میکشم اما از این صبر ناشادم دیگر

پدر گفت ای فرزند دلبند سخن تو را در این مقدمه امروز آگاه کردم و پند دادم و تمثیلی آوردم تا پند از او بسیار کردی و فردای قیامت

در وقت حساب دادن آنچه امروز در دنیا کرده و نیکی که نوشته اند از دل و گوش و چشم و زبان و دست و پا و جمیع جوارح و اعضا

سوال خواهند کرد آنجا غافل نباشی چون تو را امروز طاقت حساب دادن با پدر مهربان مشکل است پس فردای قیامت با

و شنگان با هیبت چون باز خواهی داد پس حاسبوا قبل ان تحاسبوا انظر باید داشت و اندیشه روز قیامت باید

کرد و یاد باید داشت و یاد باید آورد که هر روزی برابر پنجاه هزار سال است هر کسی بحساب عمل خود گرفتار است پس ای فرزند

که تو رهنما باشی که دنیا را بقا نیست قوله تعالی وما هذه الدنيا الا لعب ولهو و در دام آفت دنیا فریفته و دل بعبرت

و لذت بین لسنه و از جنت باطل و سستی جهد و دنائت طبع و ما یکی برتری پنجه مانند هر خردمند عاقل که دنیا دلش بکحل الجواهر

الدنيا خضرة ناضرة حلوة كالثمر وهادار وشن شده به مزخرفات فانی او اللذات نمایه و دل طلب لا یحاصل و جاه بمحال

او نه بند و نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت بنده را از سه چیز سوال کنند اول که عمر که در دنیا

بتو دادیم در چه صرف کردی در طاعت یا معصیت دوم از مالش پرسند که از کجا پیدا کردی و در کجا صرف کردی و حلال

یا در حرام سیم ازجوانی پیر نشده که آن قدرت و قوت را چون که زهیدی در موافقت رضای خدای یا در مخالفت لیس انکم کرده بموافق آن
وسزا یابی و نیز الحسنات صد و شصت دائم فرمود که روز قیامت چون خلایق از گور برخیزند حق سبحانه و تعالی فرماید بروید بغلبان ساهره چنانچه در کلام
مبارک فرمود فاذا هم بالساهرة و آن زمینی است از نقره خام که در آن زمین در میان خلایق عدل و داد کنند هر که در دنیا بر کسی ظلم
و ستم کرده باشد یا کسی را بهتان و غیبتی کرده باشد حق جل و علا در میان داوری کند حد او را داد هر کسی را از او خواهد و بستاند چنانچه در حدیث
آمده چنانچه گوسفند شاخ داری گوسفند بی شاخی را بزند در دنیا در روز قیامت شاخ بر سر گوسفند بی شاخ بر آید تا بهمان شاخ
و بهمان عدد بر سر او بزند و آن روز که نامه نیکان پران شود نیکان را نامه بدست راست آید و بدبختان را بدست چپ
بان طریق که روی پشتان را از گوشه کنند و نامه بدست چپ ایشان دهند و گویند ای بدبختان امروز بخوانید کرده های بد خود را
که در دنیا چه کرده اید بگویند اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا بر ده ار روی عمل و کردار هر کسی بر دارند و میزان عدل
و راستی بر نکنند آشنا و بیگانه را با هم بیامیزند اختلاف کرده اند که میزان یکی است یا زیاده بعضی گویند در آن روز هر کسی را میزانی باشد
و میزانها متعلق باشند بر یک میزان بزرگ اصح است که استدلال میکنند بصیغه جمع بموجب آیه کریمه که و نضع الموازین بالقسط
بعضی گویند میزان یکی است و جمع برای آنست که مشتمل است بر کفتین و دو کفه و عمل و دست و زبان و وزن بدان اطلاق کنیم بیابیات
و آیه کریمه فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و این دلیل این سخن تواند بود و گفته اند جمع باعتبار اعمال است
و در موزون نیز اختلاف است بعضی گویند بدل هر عملی که از شخص صادر میشود جوهری مخلوق میگردد و پس وزن بدان جوهر واقع
میشود و بعضی گویند صحف اعمال را وزن میکنند در حدیث وارد شده که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام درخواست
کرد که میزان را با و بنماید در حین باو نمودند متعجب شد عرض کرد الهی کرا قدرت که از حسنات این پله را پر کند خطاب آمد
که یا داود اگر من راضی باشم بیکدانه خرما از حسنات پر کنم بعضی گویند که ذکر میزان از برای ضرب المثل است که حق تعالی در کلام
خود آورده مراد عدل و قضاست و بعضی گویند اعمال مؤمنان را وزن کنند و اعمال منافقان را نسنجند و در آن روز هر کسی بقدر
و منزلت خود ملهم شود و مرویست که ملائکه پیش آیند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انکه ذکر شد تمه
بود از آنچه وعده داده بود حق تعالی بر هر کار آن را اللهم اجعلنا من المتقین و ارزقنا فی الجنة و ادخلنا برحمتک فی عبادک
الصالحین در حدیث در آن روز فرشته ندا کند چنانچه همه خلایق بشنوند که نیکبخت شد فلان بن فلان و اگر شود با آن
بدی بر نیکی زیاده آید فرشته دیگر ندا کند که فلان بن فلان بدبخت است بدبختی که هرگز نیکبخت نگردد ای مسکین و این چند روز

که در دنیا هستی در تقاضای نیکوئی کن که هر که نیکی کند با خود کند با آنکه طاعتی که بندها میکنند بتقدیر خداست و شکر این نعمت بجا آورد که حق تعالی او را
توفیق داده و هدایت یافته و نیز معصیتی که بندها میکنند بمقتضای اللعین اما نه برضای اوست و آن ظلم و ستمی است که بندها بر خود
میکنند و توبه و عذرخواستن از او واجب است پس بدانکه کارهائیکه بندها میکنند همه بتقدیر اوست چنانچه خداوند عالم فرمود و اعمال بندها
الجمله از او ناشی میشود از خیر و شر چنانچه در کلام خود فرمود والله خلقکم و ما تعملون خدای تعالی شما را آفرید و همه چیز و عملهای شما را دانست
دنیا چون بندها مؤمن ایمان متقی از دنیا رود ابلیس با لشکر و فرقها بر آورد چنانچه اتباع او همه حاضر شوند گویند ای مهتر ما ایا تو را چه
واقع شده است ما را چه باید کرد تا بجا آوریم گوید یکی از مؤمنان از دنیا رفته و با ایمان میرود من نخواهم مرا یاری کنید تا کار او را
و باو بپردازیم بزبان آنها گویند که این بندها در دنیا دایم بذکر رب خود مشغول بود ما هرگز نتوانیم باو بپردازیم و پیرامون او گشت
پس ای مؤمن در دنیا بیاد رب خود باش و دل بدنیا مبند تا فریفته شیطان نشوی و فریب او نخوری چنانچه حق تعالی در کلام خود فرمود
ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا و بر در صحبت آمده که چون اجل آدمی برسد و مرگ فرا آید در آن وقت
بنده را چهار غصه پیش آید اول غم دوم سکرات موت سیم غم اسباب خانه چهارم غم فرزندان اما غم ایمان گوید کاش
بدانستم که از اندام یا خوانده نوازنده ام یا گذارند آیا بگذارند ایمان مرا یا باز ستانند چون بندها ایمان دار باشد حق تعالی فرشته را
فرستد که گوید ای بنده مترس و اندوهناک مباش که تو برضای ما بودی و در دنیا غم مخور که ایمان تو با تو خواهد بود اگر از سختی
و دشواری جان کندن میترسی جان تو را بگیریم برفق و مدارا و نرمی بستانند اگر غم فرزندان داری ایشان بخدا واگذار و
روزی ایشان با من است دل فارغ دار و اگر غم باغ و خانه و ملک خانه داری پرده حجاب بر داشتم چشم بگشا و به بین باغ
و ملک بهشت را چون بنده چشم بگشاید جای و مقام خود را در بهشت ببیند و اگر غم تنگی و تاریکی قبر و تنهائی گور داری حوران بهشت تو
آوردیم تا مونس تو باشند چون چشم بگشاید و آنها را ببیند خرم شود و از ذوق جان به فرشته سپارد پس ای مؤمن این حدیث
شنیدی و دانستی عاقبت کار خود را دایم برضای حق باش تا ایمان تو سلامت ماند روایت دیگر آمده که چون بنده
مؤمن موحد بدرجه مرگ رسد از کرامت فرشته باشد و ترسان بود حق تعالی فرشته را فرستد که ای بنده مؤمن مرا
میل بسوی تو است تو را چون آرزوی درگاه ما نیست و میل با هر طرف میکنی تو راهرو کار با من است که پروردگار
توام باز کرده بسوی من چون بنده مؤمن این خطاب را از فرشته بشنود از شوق جان باشد و هم نقل است که حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سؤال کرد که علامت مؤمن چیست که مرغوب بود که
شان مؤمن چهار است اول آنکه زبان خود را نگاه دارد از خبث و غیبت دوم خطا
و از تبعض و کینه و عداوت سیوم آنکه از حرام خود را نگاه دارد از ربا و کبر چهارم آنکه مدح خود را باک دارد و این ست
معانی شنودن مثبت دیگر آورده اند چون عمر انوشیروان با خر رسید وزرا طلب نمود وصیت کرد که چون جان
مرا از تن برآید بر سر تابوت من بنویسید که هر که پیش از مرگ توشه نساخت بدان امید دار باشد که ذخیره
توبت پس خدای تعالی چنانچه فرموده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و همه دار باشد که تنگاه ویش خواهد بود
د هر بدی که پیش فرستاده بر آن ترسان باشد که نزدیک است که از عقوبت به کردن رسد و بدکردار نکو دار شد
برسد چنانچه در کلام خود فرموده است کل امرئ بما کسب رهین پس دار که راه راست رفت و دیگر آنکه امر کوی
که درویشی است از دوست من پرون کس که بردن رفته است هل جزاء الاحسان الا
الاحسان و دیگر بر سر تابوت من بنویسید که این فرزند آدم این جهان هیچ است در نگرید که
دین تن ضعیف که است چنین خواسته و چنین حسن بهم چنین و آنکه داشته و حسرت برده و برین تخت تضادها بر دم عالم
ست که بند کردن دو دل هیچ دنیای خانه نه بند و دو خبر در کسب نام و نیکو و عمل صالح جدا شده که با تو همراهی نماند
و دیگر گویند که چون عبد العزیز به تخت نشسته سالم اسید که زاهد ترین روزگار بود در مسابقات بیش به شیر سابق به
نزد او رفت گفت این امارت مرد ناحوی است یا سالم گفت چه مردی شادی و چه نوع غم گفت شیخ
مرا این امارت پند ده گفت دراز یا کوتاه اندک لفظ بسیار معنی
گفت ای سالم کوتاه تو توشه راه بردار که راه دراز پیش در پیش است بار گفت این بهر مو گفت که آدم پدرهم
خلقان است خطا از تست بدر آنکه وعظ تمام شد العاقل یکفیه الاشاره بدانکه در عالم هیچ موجودی نیست
نه چیزی که در وجه آید که نشنید و ذکر آن در قرآن مجید نباشد انچه گوینده بگوید و شنونده گشته و هیچ جوینده بجوید از
عجایب قرآن و غرایب قرآن در او هست و علم اولین و آخرین در ضمن قرآن مجید منضمن است و از تشبیه و تمثیل
که بایات قرآن مرتبطات بدین مثال آورده اند و لقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل در

بیت

مثل آورده اند که عبد الملک سالی بحج رفته بود بعد از فراغ از اعمال حج بپرسید که در مکه معظمه در این ایام زاهد ترین و فاضل ترین و عابد
عصر کیست گفتند ابوحازم است که در این دوران مثل او کسی نیست او را طلب کرد چون حاضر شد سلام کرد عبد الملک جواب او تواضع
نمود و در پهلوی خود جای او بنشاند از هر جای بپرسید و جواب صواب شنید بعد از آن گفت یا مولانا مرا پندی بده و نصیحتی کن
و مثلی بگوی از کلام ملک علام تا دلم روشن شود و بکار آخرت خود پردازم و کار آنچه زبانم ابو حازم گفت هر پندی و مثلی که خدای تعالی در کلام
خود بیان فرموده است انجا ذکر و بدان عمل کن چنانچه فرموده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین هر پندی و نصیحتی که هست
و موعظه که خواهی همه در این کلام ربانی است و هیچ چیزی نیست که ذکر و مثل آن در قرآن مجید نشده عبد الملک گفت یا مولانا
شما بر حافظ آن اشعار ستید چیزی از قرآن بگوئید که بدان عمل نمایم و بر او راه آخرت سپارم ابو حازم گفت ای پسر مروان تو
بتحقیق بدانکه همه خلق را باز جوع با زگشتنی هست و ایستادن آنجا که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر کس نداند
که از کدام فرقه خواهد بود پس بنگر در باز گشتن خود و بهشت یا دوزخ این سخن الحال بحال خود نظر کن که خدای تعالی فرموده
و فی انفسکم افلا تبصرون عبد الملک این کلام بشنید و گریست گفت یا مولانا هیچ تو دانسته که من از کدام گروه
باشم و بکدام سرا خواهم رفتن گفت این را هم خدای تعالی در کلام خود خبر داده آن را فراموش کرده گفت آن کدام است ابو حازم گفت
قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم در ای قیامت نیکو کاران را به بهشت برند و بدکاران را بدوزخ که وعده خدا است
بموجب آیه کریمه عبد الملک گفت اگر چه من مردی بد کارم و بد کردار اما خویش رسول خدایم آیا این خویشی نسبت برسول خدا در آن روز
نفعی کند و سودی بمن دهد ابو حازم گفت این را نیز در کلام خود فرموده و خبر داده پرسید که کدام آیه است گفت قال الله تعالی
فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم و لا یتساءلون وقتیکه صور دمیده شود در آن وقت هیچ کس را حسب و نسب و جاه
و منصب نرسد جاه و منصب در آن روز بکار نیاید و نفع نه دهد و باز ابو حازم گفت قوله تعالی لا یشفعون الا لمن ارتضی
گفت یا ابو حازم اگر شفاعت سودی نکند لطف و رحمت پروردگار در کجاست ابو حازم گفت این هم در قرآن مجید فرموده
ان رحمة الله قریب من المحسنین یعنی لطف و رحمت خدا نزدیک است بر نیکوکاران و بدکاران نفعی نه دهد چنانکه
فرموده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا و از برای نیکوکاران مثل الجنة التی وعد المتقون
چون عبد الملک این آیات و تهدیدها از قرآن مجید بر سبیل تمثیل شنید چون بید برخود بلرزید و بگریست و بیهوش شد

ابو حازم برخاست برفت چون ساعتی برآمد چشم باز کرد و بحال خود آمد گفت فاین الطبیب کجا رفت آنکه مرا علاج میکرد گفتند براه
خود رفت و گر بر چه او را بجستند نیافتند نقل است از شیخ عبدالله مبارک که گفت وقتی بمکه معظمه میرفتم وقت نماز صبح بود از راه
بیرون رفتم تا بامر صلوة مشغول گردم از گریه صدای ناله حزینی بگوش من رسید بجای صدا رفتم زنی دیدم چادری از پشم شتر
بر سر کشیده و زمزمه داد و گوش فرا داشتم شنیدم که میگوید شنیدم که این آیه را میخواند امن یجیب المضطر اذا دعاه
پس خود را پیش کشیدم و نماز که ادا کرده ام از نماز فارغ شده پیش رفتم و گفتم السلام علیک جواب از آیه قرآن باز داد که سلام
علیکم کتب علی نفسه الرحمة پرسیدم که ای خاهر از کجائی و از کجا میآئی از آیه قرآن جواب گفت که یخرج من بین الصلب
والترائب یعنی از پشت پدر و رحم مادر آمده ام پرسیدم ای عورت کجا میروی و چه اراده داری از آیه قرآن جواب گفت
که منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از خاک مادر آمدم باز بخاک مادر میروم پرسیدم از کدام شهر
و از کدام بلادی این آیه خواند که من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی دانستم که از بیت المقدس میآید گفتم الحال کجا میروی
این آیه خواند ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا دانستم که براه مکه میرود با خود گفتم ای عبدالله
تو خود را از مردان درکار میپنداشتی تا زنان در کار راه ماندها نظم گفتم که تو را ز دل گمراه خواهم منم ؛ در بادیه عشق تو
گمراه منم ؛ اکنون خبرم ای جان جهان ؛ و خبر من [illegible] کم از کار منم باز پرسیدم ای عورت در این بیابان کسی با تو همراه نمی بینم
که تو را راه بری کند بی دلیل و راه تمام در این بیابان چگونه میروی این آیه را در جواب خواند که الله نور السموات والارض
یعنی که راه نماینده خداست و همه جا رهبر و همراه است و رهبانی جز او نیست هر که را بخواهد راه نماید که هرگز گمراه نشود چنانچه
فرمود من یهدی الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد لهم ولیا مرشدا یعنی هر که راه نماینده است هرگز گمراه
نشود گفتم ای عورت با تو زاد و راحله را نمی بینم هر که راه رود زاد و راحله ضرورست در جواب این آیه را خواند وفی
السماء رزقکم وما توعدون یعنی روزی و وعده خدا ست و رزق از آسمان میرسد هر جا باشد گفتم ای عورت
الان تو را طعام میل خوردن هست این آیه را در جواب خواند وما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام یعنی هیچ
کس را بطعام حاجت هست توشه که همراه داشتم از بالای شتر فرود آوردم و در پیش او بردم قدری از آن طعام بخورد
گفتم ای عورت با تو آب احتیاج هست در جواب گفت وجعلنا من الماء کل شیء حیا افلا یؤمنون مطهره بجه

حاضر کردم آب بخورد و بعد از آن گفتم که بر شتر سوار شو تا بقافله رسی در جواب گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم
یعنی هر که نیکوئی کند با خود میکند بعد از آن شتر پیش آوردم که سوار شود پس چادر پوشیده در خواست و گفت قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم من چشم پوشیدم تا او بر شتر سوار شد و گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا
له مقرنین یعنی پاک است آن خداوندی که چنین جانوری را مسخر گردانیده که فرمان بنده گان میبرد از او پرسیدم که ای عورت
تو را چه نام است گفت ارجعی الی ربک راضیة مرضیة دانستم که راضیه نام دارد و آنگاه مرا از شوق و حالتی روی داده با خود
گفتم نظم تا کی دراه دین با تو و ساز کنم هیچ با مردان درین درگاه جان باز کنم گفتم یا راضیه این زهد و علم از که آموخته در
جواب گفت انا وجدنا اباءنا لها عابدین یعنی از پدر و مادر خود آموختم گفتم یا راضیه مرا به برادری قبول کن گفت
انما المؤمنون اخوة یعنی برادران یکدیگرند و همه فرزند آدمند گفتم یا راضیه چند روز است که از قافله جدا شدی
گفت فی ستة ایام سواء للسائلین یعنی شش روز است پرسیدم که ترا هیچ فرزندی است در جواب گفت
سیقولون ثلثة دانستم که سه فرزند دارد پرسیدم که فرزندان تو چه نام دارند گفت واتخذ الله ابراهیم
خلیلا و وهبنا له اسحق و یعقوب دانستم که میگوید ابراهیم و اسحق و یعقوب باز گفتم ای خواهر ازین راه جاده و بیابان و با
رفیق که بهمچنین بر فتی در جواب گفت وعلامات وبالنجم هم یهتدون یعنی ستاره گان همه شان راه نمایند و رفیق
مدامست چون پاره راه رفتیم تا بر سر دو راه رسیدیم که از کدام راه باید رفت گفت اصحاب الیمین یعنی دست
راست دیگر پاره راه رفتیم تا بقافله رسیدیم چون چشم او بر قافله افتاد این آیه خواند انما اموالکم و اولادکم
فتنة یعنی دانستم که میگوید از این قافله مال و فرزندان است راضیه از شتر فرود آمده و گفت علم الله
[illegible] دروان شده و از قافله سه جوان باستقبال راضیه آمدند و راضیه فرزندان خود را دید شکر
خدای را آورده گفت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا [illegible] جوانان پیش آمد چون خاک
در قدم مادر افشاندند و خدمت بجای آوردند آنگاه بخیمه درآمد و بنشست جوانان [illegible] راضیه روی بفرزندان
کرد و گفت تزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی زاد آخرت تقوی و پرهیزکاری است آنگاه راضیه بمن گفت
ادخلوها بسلام امنین پس من در آن خیمه درآمدم و نشستم راضیه دو رکعت نماز گذارد آورد و بعد از آن

طعام حاضر کردند در خیمه پس گفت یا اخی کلوا ما منه بوا چون بطعام خوردن مشغول شدیم در خیمه دست باز کشید من گفتم
باینکه از راه دور آمدی چرا طعام کم میخوری گفت ولا تسرفوا یعنی اسراف نمیکنم همین قدر کافیست الحال همه گذشت مادر
دست بسته بر پای ایستاده من برخواسته زمینه را وداع کرده بیرون رفتم الحال بمتابعت من بیرون آمده من پرسیدم
الحال مادر شما چند روز است که از شما جدا است گفتند شش روز است که از قافله جدا شده با زاد و زنده ما از او بی خبر
بودیم خدا از حال او آگاه بود گفتم مادر شما سخن نمیگوید الا از قرآن مجید گفتند آری وقتی مادر ما در مسجد قرآن میخواند بدین آیه رسید
لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم
یتفکرون بخواند بیهوش شد پس از لحظه بهوش آمد ما و عقب او نشسته بودیم روی بما کرد و گفت حق تعالی در این آیه مثل و احوال
بیان نمود که اگر این قرآن را بر کوه بخوانند هر آینه آن کوه از ترس و خوف پاره پاره میشد و از هم میریخت و بجای خود نمیماند پس دلهای
مردمان از سنگ سخت تر است و در این مثل فکر و اندیشه نمیکنند که چه در پیش است پس اگر بگویم با او در متن مسکین و دروغ گو
باشم خدای تعالی در کلام خود فرموده لیسئل الصادقین عن صدقهم در آن روز که از زبان گویان راستی پرسند وای بر دروغ گویان
مادر ما از آن روز دیگر سخن نگفت الا از قرآن مجید بعد از آن عبدالله گفت چون این سخن شنیدم بر سر خود زدم که آه آه تا
این عورت را دیده بودم بر سر روی خود میمالیدم پس از جهل و دروغ گویان باشم نعلم و در هر سر روز نیست من تا بکار تر و بعرض کنم چه
چیز خار و زار تر دعوی کنم که نسبت به اسلام هیچ پس زکوة و زکیم خارتر مثل هر زمان در ضرب المثل گویند که
دیگ به دیگ را گوید کون تو سیاه است این مثل مشهور است و در قرآن مجید آمده ولقد ضربنا للناس مثلا و نسی خلقه
گویند امیر اسمعیل کیسلی را پسری بود بسیار خوب رو تا وقتی که آبله براورد آن لطافت و طراوت بشره در زیر آبله پنهان شد روزی
در برابر امیر اسمعیل ایستاده بود امیر از روی تعجب نشان آبله های او را میدید قاضی ابو منصور آنجا حاضر بود و خوش طبعی بخاطرش آمد
در آن وقت فرصت یافته و بدان پسر اشاره کرد و این آیه را خواند ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه
اسفل السافلین آن پسر از شنیدن این آیه والغر در جواب این آیه را خواند که قوله تعالی وضرب لنا مثلا و نسی خلقه
چون قاضی این آیه را شنید قاضی بی آمده بود و بخود پیچید و منفعل شد و حضور امیر اسمعیل بر طرف کودک تند و تیز نگاه کرد در شخت کودک
گفت در مثلها گویند که دیگ به دیگ میگوید که کون تو سیاه است یا قاضی این مثل مشهور است قاضی گفت اگر ذکر ضربه سر این سرای

ثم

من است که بزرگان گفته اند نظم کلوخ انداز را پاداش سنگ است جواب این برادر این جنگ نیست و این مصرع ناظم لطفی وارد کس
بغمد سر گفت آنچه کنی و شنیدی در مثلها گویند هر چه عوض دارد گله ندارد امیر اسمعیل و حضار مجلس از آن حدت ذهن و جواب هوایی آن کودک
تعجب کردند امیر اسمعیل کودک را خلعت شایسته داد و بر مقرری او افزود و نقش دیگر آورده اند که عبدالرحمن الهی مولوی که صاحب اندلس بود گفت
وقتی بسفر مکه معظمه میرفتم بشهر بغداد رسیدم و بقال گفتم برای من کنیزی پیدا کن که شایسته من باشد و در این سفر مونس من بود کنیز با من
نمودند در نهایت حسن و جمال جمال جانفزا و جاذبه و ملاحت و چشم خیره میشد دلم بسیار مایل با او شد جنس او رفتم و گفتم ترا چه نام است
گفت مکه گفتم سبحان الله فقد قرب الطریق راه من نزدیک شد تا سکینی ره چهره بهای او دیدم گفتم یا جاریه این چه چیز گفت
هذا الحجر الاسود گفتم با مکه و سوی ما حجر الاسود را بوسم در جواب من این آیه را بر خواند لم تکونوا بالغیه الا بشق
الانفس یعنی با خرج و درم بسیار وقدم بر حریم حرم نتوان رسید از گفتار لطیف و ادا طریف او حیران شدم و او را بیعی
خریدم و بتا تجمع بردم و اکثر کلام او از قرآن مجید بود و تمثیل بکرد در مثلها گویند که قضا و قدر کار خود کند هدایت پس از آن سوری
ندارد در قرآن مجید وارد است وقضی الامر الذی فیه تستفتیان آورده اند که حبیب ابن قیس را گفته که در میان دختر لبری
مدتها رسم عاشقی بود و طبع هردو موافقت نمیشد اما بطریق نکاح اقوام دختر راضی نمیشدند تا روزی دختر به بهانه و دین
خویشان از خانه بیرون رفت کلوب برخور در چون فرصت یافته دختر را برداشته بخانه برد و در خانه محکم ببست اقوام دختر با خبر
شدند در و بام خانه را فرو گرفتند مادر دختر آواز داد تا مگر زنانی دختر را که بهار و بدرش بتبرئی در بکوفت و این آیه را خواند
ولا تطیعوا امر المسرفین دختر از درون خانه آواز پدر را شنید فی الفور در جواب پدر گفت قضی الامر الذی فیه
تستفتیان چون پدر دختر از درون خانه از دختر این جواب شنید گفت حیرت است که شده بود واقع شد مردم بود را
منع نمودند گفت قضا و قدر کار خود کرد حیرت سعی و کوشش سودی نبخشد پس از آنجا بازگشت و دختر عقد بست و بابه جواب
داد در مثلها گویند کالای نیک را به بهای بد نتوان خرید و در قرآن مجید آمده لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
آورده اند که در روستی و البشی بواسطه الرشیدی لشهری میرفت فقر و فاقه و محنت بسیار کشیده از گرد راه رسیده گرسنه
و تشنه بود و کان بر بازار رسید چشمش بر نان افتاد که بالای دکان آویخته اشتهایش و معده اش را گرم کرده آمد و لیس آرزوی
و گذارش چه در مضمون آیه کریمه بر رفته رفت که نرید ان ناکل و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و بیت

برپای او نهاد رقعه را برخواند و بر پشت رقعه نوشت مما تحبون و بدست درویش داد چون چشم درویش بر قصه افتاد
آن آیه را بخواند نعره زد و بیهوش شد بعد از ساعتی سر بر بالین نهاد رابعه بدید از حال وی فرحت و بر سر درویش
رابعه آن نسخه که نوشته بود بر سر درویش نهاد و گرد از روی پاک نمود و ملاحظه نمود باز آمد و بپای گفت
ای درویش تو را چه واقع شده و آنچه حالت اندر درویش خبر اندیش گفت چون این آیه کریمه بر خواندم با خود اندیشه
کردم که هر گاه نعمت خدا را با اضاعت ندهد پس نعمت حق را بطاعت کی دهند مرد بر پای التماس کرد و
اندر درویش التفات نکرد و از آن کوزه و با عذر و ارفته و از پی بیرون آمده راه پنهان در پیش گرفت و غایب شد
نقلست گویند که ابو العیناء شعر قصیده‌ای بشهر رسیده بود اتفاقاً در آن روز خشک سنگ بود که دو فرقه با هم جنگ
میکردند ابو خواست که میانجی گری شاید تا صلح ایشان دهد ناگاه از طرفی سنگی بر سر ابو العیناء آمد بشکست و خون روان
شد که در شهر گویند میانجی بیخور و اندر میان است ابو العیناء شکسته خود را انکار کرد شنیده و شناخته در پشت آن خوانده
او را پرسیده بکجا رفت و بوثاق او مرد و لکن او گرسنه و تمام شب در انتظار بود که شاید طعام از برای او بیاورد
هیچ کس التفات با او نکرده و صبح برخواست و بر در مهلب وزیر رفت و از روی حال پرسید گفت ای قوم
الملأ کدام بعد و حال شما شنیدی در جواب از آیه قرآن گفت یوم یحشر مستمر لیس در جواب روز سخن که
کسی بسیار ستمدیده مهلب از جواب لایق و موافق او خوش آمد و بخندید و گفت در کدام ساعت در جواب گفت
چون در ساعت دشوارترین ساعتها باز مهلب پرسید که این منزلت کی فرود آمدی در جواب گفت
بواد غیر ذی زرع وزیر را جواب او خوش آمد انگاه تمام حاجت او را باز گفت مهلب فرمود تا برای او
طعامها مهیا کردند و وظیفه از برای او مقرر کردند نقلست دیگر آورده اند که هارون الرشید را کنیزکی بود فایزه نام که
حسن و جمال مشهور بود و هارون الرشید در خلوت بطلب او طلبید و گفت که با فایزه فلمی قطعه کرد ای فایزه
زمانه بنشین گفت یا امیر سمعت قوله تعالی نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم در زبان راهی دید که
حق تعالی فرموده هارون الرشید گفت یا فایزه اما سمعت قوله تعالی واتوا البیوت من ابوابها
شنیده‌ام که حق سبحانه تعالی در کلام خود فرموده که زنان کشت زار شما هستند پس هر راهی که خواهید بیایید که مراد

که مراد نشانید فایزه گفت یا امیر سمعت قوله تعالی فأتوا البیوت من ابوابها هارون تحسین و جواب لایق فایزه شنید تعجب نمود
او را دوست تر گرفت نقلست دیگر آورده اند که وقتی هارون الرشید را خبر دادند که فلان بن فلان کنیزکی دارد که مادر ایام و در اعلام مثل صورت و حسن
و سیرت او نزاده و نپرورده باشد حسن و دلربایی او با ماه آسمان برابری میکند هارون چون این صفت جاریه شنید عشق باطن او گاه گاهی
در زمانی چنین کنیزکی باید واصف نمی نمود و دست روزگار او را به کنیزی بگذارد و ساعت کسی پیش مالکش فرستاد از او کنیز خواست و
و کنیزک را طلب کرد چون حاضر شد هارون گفت شنیده‌ام کنیزکی داری باید او را حاضر کنی چون مالک خلیفه این سخن شنید
چون بید بلرزید و از رنج بگریه چه بال خشک و دیده تر گردانید چون کنیزک حاضر شد آن صورت و معنی بدید گفت الحمد
عمر ضایع کردند و در ملک تو را واقع شد که چنین شکفته و پریشان و صبر خواهد صورت واقع با کنیزک گفت که چه
از این بهتر چونی بود ما را از فلک چه رسید کنیزک گفت الخواجه و اطرفی و غم عجوز کار سهل است اگر داری مال بسیار و خاطر
جمع بنشین چنین که فصل هارون الرشید اینک عن علانیتی و نجات یابی القصه کنیزک را بحضور هارون الرشید بردند چون کنیزک
بحضور هارون آمد هارون نگاه کرد و شکل و شمایل و حسن جمال او حیران شد گفت ای جاریه شنیده‌ام که آواز تو حسن تر از جبرئیل
سماع خوشتر باید لطف نغمه تو صورت و صباحت تو چنین است که در جواب هارون این آیه بخواند قال انه مبارک و تعالی یزید
فی الخلق ما یشاء هارون تعجب کرد گفت یا جاریه جواب از آیه قرآن مکو و در معنی آن ستوده‌ای و جواب گفت هذا
من فضل ربی هارون از فصل و گفتار او و لطف و دیدار او حیران ماند گفت یا جاریه چه نیکو اگر جنس ولدت آواز خوشتری
از قرآن ما را بشنوان در اوراق بخوان گفت بسم الله الرحمن الرحیم ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة
فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب هارون چون این کلمات شنید آب از دیده گردانید و حال او دانست گفت ای جاریه
معلوم است که تو خاجة خود را بسیار دوست میداری و در دل قصه او میکنی کنیزک گفت قوله تعالی الف بین قلوبهم هارون
جواب آن بشنید گفت لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک در ساعت حکم کرد تا کیسه زر و خلعت بکار او دادند و گفت ای جاریه
برخیز خواجه خود ببر و که دل تو او را خواهد کرد رخصت دادند پس خواجه آمد ای عزیز بدانکه از برکت اعجاز قرآن در همه حاجات و ملاحظه
یافت دست از قرآن بر مدار نقلست دیگر آورده اند که اصمعی روزی تفرج کنان به باغ میوه فروشی رسید و به کمر تخمی در بالای
دکان آویخته و طبقهای سیب و انگور و دیگر میوه‌ها ای انجیر و انار بر در دکان چیده و صاحب دکان نبود و شمال السیبی و کوزه کرسی

حمایت کرده با بهشت تمام در میان و گمان نشسته همی الحق شاهد بود صحیح بی‌حال و جمال او شمار بی بود صافی که بشاد و نشسته جمال

و مقام این آیه بخواند وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء

یعنی این آیه بخواند جزاء بما کانوا یعملون این نعمت جزای آنست که بجز بند مر سزای آنکه بنگرید و آب حسرت در گلو فرو برند ای یعنی

ازین کلمات [illegible] بامر [illegible] و [illegible] که هر سبیل بند و نصیحت آمده عاقل مومن و موحد آنست که درین نعمت و آیات تفکر و اندیشه کند تا از هر

گناه و باطل [illegible] و عبادت کند که حق تعالی فرموده ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون یعنی بدرستی که درین نشانه هست از قدرت ما

از برای قومی که درین تفکر کنند و نظر کنند و بدانند و دلایل معرفت بدست آورند پس این فکر را سری بدانی و اصل اشیای که

این فکر یک ساعت برابر است با عبادت سالی و در حدیث دیگر با عبادت هفتاد سال برابر است پس بنابراین که بدین اشارت هرگز از فکر خالی

نماند انچه حق تعالی در کلام خود بعضی را بینا و بعضی را نابینا گفته علم دین بیاموزد و علم دین تفسیر و حدیث و فقه است که در شرع

تحری این علم معتبر نیست نه علم نجوم و رمل و [illegible] و غیره پس این طایفه را اهل قرآن و صاحب حدیث و فقه نسبت کرده‌اند که

حضرت ایزد تعالی علمای شرع را بینا گفته چنانچه در کلام خود فرموده افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق

کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب و جای دیگر فرموده وما یستوی الاعمی والبصیر یعنی برابر نیستند

کور و بینا و قرآن را از خزانه [illegible] اینست که فرموده واتبعوا النور الذی انزل معه [illegible] اطلاق بایمان

کنند اما علم نیز [illegible] ایمان و علم تواند حق تعالی علم را بر ایمان مقدم داشته چنانچه فرموده قال الذین اوتوا العلم والایمان

حق تعالی [illegible] علما را که از حدیث و قرآن و فقه بینا اند نه بر [illegible] و جهال را که طب و نجوم و شعر و رمل بپرداخته در دنیا کور ساخته

و در تاریکی دنیا مانده‌اند و راه نیابند و در ظلمت [illegible] شیخ بهاء الدین عبدالرحمن [illegible] و نظم

کشیده علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه ازو کیفیتی حاصل نه حال طبع را افسرده [illegible] مدام [illegible]

این کلام علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی سینه [illegible] کهنه انبان بود بر آخرش دل که

فارغ شد زمهر [illegible] سنگ [illegible] شمار [illegible] عمر [illegible] روی [illegible] یقین

تو درین [illegible] کدام علم خواهی گشتن [illegible] فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم [illegible] اعداد [illegible] دل ازین آورده

[illegible] چند چند از حکمت یونانیان دفتر [illegible] دل منور کن [illegible]

چند بیتی

۱۴

چند بیتی که [illegible] هر که را توفیق حق آمد و لیکن غافلی [illegible] زنده [illegible] و فعل [illegible]

توجه خواهی [illegible] این [illegible] پاکی ازو [illegible] چندگاهی چون [illegible] و [illegible] گر زو [illegible] خواهی [illegible]

شو چون پری از مردمان از حقیقت [illegible] زین مجازی [illegible] تا نگذری گر تو خواهی عزت [illegible] دین

غافلی [illegible] این [illegible] مومن چشم دل [illegible] و ازین کلمات پند گیر آنها که گوش [illegible] نکنند و اندیشه نمایند کوران

و کرانند [illegible] عاقل کامل باید که در هر یک از این آیات قرآن و معنی فرقان تفکر کند و اندیشه نماید و در اسرار حکمت در دل

او گشاده شود پس بهترین علم از همه علم دین است که نور قرآن راه یافته است بتنزل حضور [illegible] زهد و تقوی

و یا [illegible] آنانکه درین آیات و معنی فرقان اندیشه نکنند و عمی [illegible] که گوش دارند و نشنوند و

چشم دارند و نبینند دل دارند و دانند [illegible] از بهایم کمتر باشند قوله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل

واولئک هم الغافلون پس مرد عاقل باید که غافل نباشد و دایم در کار [illegible] راه آخرت باشد در دنیا [illegible]

کند که گویا غریب است و مسافر است که فرود آمده و باز کوچ خواهد کرد [illegible] که در خواب [illegible] یافته و چون بیدار شد

هیچ چیز در دست ندارد ای عاقل [illegible] فکر کن و ازین [illegible] پند گیر قوله تعالی ولقد انزلنا الیکم آیات

مبینات ومثلا من الذین خلوا من قبلکم وموعظة للمتقین یعنی بدرستی که فرستادیم

بسوی شما آیتهای روشن را که در آن حلال و حرام را وعده احکام و داستانها از آنان که گذشته‌اند و رفته‌اند پندی و مثلی

برای شما بیان کردیم برای شما عقوبت و عذاب را تا عبرت گیرند آیات [illegible] را و برای متقیان تخصیص جهت انتفاع

ایشان است پس فکر کن و پند پذیر تا جاهل گذشت آورده‌اند که منافقان مثل و ذکر عنکبوت شنیدند در قرآن استهزا

مینمودند که درین چه نفع بود که حق تعالی این آیه را فرستاده و مثل زده و این مثل و آیات از برای کسانیست که ایمان آورده‌اند که

ضرب المثل در کلام خدا حق است و شک و شبهه ندارد و از پیش پروردگار ماست و آنها که چشم پوشانیده‌اند

و حق را از روی جهل و گمراهی قبول نکردند و این ضرب المثل را انکار کردند که چه چیز خواست خدای که این مثل زده آیا معلوم

نیست که حق تعالی گمراه کرد اشیده ایشان را و درین احکام تفکر نکردند و اعتبار نمودند و درین امثال اندیشه ننمودند

و حکمت آن را در نیافتند پس تکذیب کلام حق کردند و منکر شدند کلام حق را که ذکر مگس و عنکبوت است که کلام حق نیست

خدای تعالی این مثل زده و بیرون زدگان از مقام فرمانبرداری را فرموده یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین
تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه
منه ضعف الطالب والمطلوب آورده اند که روزی مگسان بر او حجره و خلوت هجوم آوردند هرچند میراند بیکران
تمرد نمودند او حضرت جلال آزرده گشت و در غضب شد پرسید که کیست بر در بارگاه گفتند مقاتل او را طلبید چون در آمد سلام
کرد او جواب پرسید مضمون حکمت آفرینش مگس چیست خدا آن را برای چه حکمت خلق کرد مقاتل گفت برای خوار کردن و ذلیل نمودن
جباران و متکبران مخلوق شده اند تا قدرت باری تعالی را بنمایند که هیچ چیز عبث خلق نشده آورده اند که حاتم اصم که از مریدان
و شاگردان شقیق بلخی بود روزی در حضرت شقیق با حاتم چند وقت است که تو هم صحبت منی و سخن از اخبار و اشغال
بشنوی گفت سی سال است گفت در این مدت از من چه فرا گرفته که بکار آخرت تو آید که در روز قیامت دستگیر تو باشد
چه فایده یافته گفت هشت فایده یافته ام که آن را نصب العین خود کرده ام و بدان عمل مینمایم و در سبیل تمیز موعظه خلق ابدا
دعوت مینمایم شقیق گفت انا لله وانا الیه راجعون ای حاتم تو چه میگویی من در این مدت عمر خود را صرف تو کردم و
ترا در علم آراسته دیدم حق تعالی کلام که میگویی هشت فایده حاصل شده ترا بود حاتم گفت یا شیخ دیوانه بکار خویشتن هشیار است
سحر است از دیوانه باید شنید زیاده از این مراد کار نیست طلب آیات قرآن مرا از علوم است فایده کافیست در ترغیب
حاصل است که نجات و رستگاری من در این هاست که حق تعالی در قرآن مجید فرموده شقیق گفت بیان کن تا بشنوم اول حاتم گفت
یا شیخ بدانکه اول در خلق جهان نظر کردم مردم را دیدم که بلذات دنیا و حرص مشغولند و همه پیروی نفس اماره میکنند من انها را
دیدم بگذاشتم و اندیشه کردم که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی المأوی یقین دانم که قرآن حق است شک و شبهه نیست از روی صدق و اخلاص خلاف نفس کردم و از هوا
و آرزو بدر آمدم و پای بر سر نفس اماره گذاردم و بمجاهدها کمر بستم و به بندگی خدا مشغول گشتم که خدای تعالی فرموده است ولقد ضربنا
فی هذا القرآن من کل مثل در قرآن مجید بنده رسانیدم و بدان عمل نمودم شقیق گفت بارک الله علیک نیکو گفتی و خوب یافتی دیگر بگو
کدام است حاتم گفت دوم در این اهل جهان نظر کردم که دیدم همه اهل جهان بحب دنیا و زینت او و محبوبان و زنان و فرزندان
دیگران و غلامان مشغولند و آخرت را فراموش کرده اند و فریفته دنیا و پیرو شیطان گشته اند و اینها همه را دیدم که هیچکدام وفا
ندارند بعضی تا وقت مرض جمعی تا بوقت مرگ و برخی تا لب گور همراه اند آخر سر همه برگردند و او را تنها و بیکس در آن گور
تنگ و تاریک واگذارند و هیچکدام از آنها با او بگور نروند و او را بکار رفیق و یار و مونس نمانند پس من اندیشه کردم که
محبوب رفیق و مونس و یار و همدم نیست که در گور تنگ و تاریک یار و مونس باشد و چراغ و روشنی گور باشد و در

منازل

منازل راه آخرت تا روز قیامت رفیق و مونس باشد پس با خود فکر کردم که چنان یار و همدم که این صفت و خاصیت داشته باشد که
همه جا حاضر و همراه و مونس باشد این اعمال صالحه است پس آن را مرغوب خود گردانیدم و عمل نیکو پیش گرفتم تا در تنهایی و بیکسی
که از لب گور تا روز قیامت رفیق و مونس من باشد و نظر در این آیه شریفه کردم که حق تعالی در کلام خود خبر داده فرموده وتزودوا
فان خیر الزاد التقوی نظر کردم و دانستم که قرآن برحق است هیچ شکی نیست که زر و سیم یار زن و فرزند و اینها کسی است فرمود
انما اموالکم واولادکم فتنة پس ترک همه دادم و از صحبت خلق برخواستم و بعمل صالح پیوستم که بجز از این هیچ چیز بکار نیاید
شقیق گفت احسنت احسنت نیکو دیدی ای حاتم سیم گفت در این خلق جهان نظر کردم دیدم که هر کسی سعی و رنجی در دنیا بکار برده و چیزی اندوخته
و ذخیره نهاده و حاصل عمر خود را بر باد داده صرف در دنیا کرده و بدان شاد و خرم شده که بعضی بهم رسانیدم و ذخیره نهادم ناگاه پیک اجل
در رسید و یک دم امان نداد همه را بحسرت گذارند و رو بدیار آخرت رفته و مال بکار او نیامد پس در این دیده و عبرت گرفتم و در
این آیه کریمه نظر کردم که حق تعالی فرموده ما عندکم ینفد وما عند الله باق دانستم که قرآن حق است چیزی که نزد خدای تعالی باقی
بماند ذخیره آنست که در آخرت بکار خواهد آمد و ذخیره من خواهد بود و آن بهتر است پس هر چه که در دنیا ذخیره کرده بودم
همه را در راه خدا بدرویشان ایثار کردم که در آن جهان مرا ذخیره باشد و ذخیره من باشد شقیق گفت بارک الله ای حاتم نیکو دیدی دیگر بگو که چه داری
حاتم گفت چهارم که در این اهل جهان نظر کردم قومی را دیدم که پنداشتند و تصورشان این بود که در دنیا شرف و بزرگی و عزت
و عزت آدمی از بسیاری مال و اسباب و زینت و آرایش دنیاست و بدان فخر و مباهات میکردند پس من نظر کردم و تامل و اندیشه
نمودم و دانستم که این ناپسندیده و مذموم است عبرت و پند گرفتم و در این آیه نظر کردم که حق سبحانه تعالی فرموده در کلام خود ان اکرمکم
عند الله اتقیکم دانستم که قرآن برحق است و آن پند را شنیدم و دانستم که آن حب و تصور مردم همه جهل و خطاست پس
ترک مصاحبت و مخالطت این جماعت کردم و با متقیان و صلحا ملاقات کردم و تقوی شعار خود ساختم شقیق گفت نیکو
دیدی ای حاتم بارک الله دیگر بگو که چه داری گفت پنجم آنست که در این خلق جهان نگاه کردم قومی دیدم که از روی حسد و حقد
و عداوت و عیب جویی یکدیگر بودند و غیبت یکدیگر میکردند و یکدیگر را تهمت و افترا می بستند چون ملاحظه نمودم همه از روی
حسد و حقد بود و بخل که از برای مال دنیا با هم نزاع و جدل میکردند و رشک میبردند بر یکدیگر بسبب زیادتی مال و بالغت خدای
بر چنین کسان بار که بعضی قوم به سر دنیا و آبرو بلند شده و مردمان در دنیا به از نیستی است پس هیچ کسان را دیدم